دفاع از روايات مهدويت 1( نقد کتاب مشرعة بحارالانوار(

 مهدي حسينيان قمي

.... اذاقام‌ سار بسيره‌ رسول‌ اللّه(ص) الاّ ا‌نّه‌ يبيّن‌ آثار محمّد...

‌آن‌ زمان‌ كه‌ قيام‌ كند سيره‌اش‌ چونان‌ سيره‌ پيامبر(ص) است؛ با اين‌ تفاوت‌ كه‌ او آثار پيامبر(ص) را خوب‌ آشكار مي‌سازد...

‌مشرعه‌ بحارالا‌نوار نام‌ كتابي‌ است‌ كه‌ اخيراً نگاشته‌ شده‌ است‌ مشرعه، يعني‌ راه‌ ورود. اين‌ كتاب‌ به‌ جاي‌ آن‌ كه‌ به‌ نكات‌ و اصولي‌ كه‌ در فهم‌ روايات‌ كمك‌ مي‌كند، اشاره‌ كند و ما را در فهم‌ اين‌ مجموعه‌ روايي‌ ياري‌ دهد، راه‌ نفي‌ روايات‌ را برگزيده‌ است‌ و حدود نود درصد روايات‌ بحار را از دور اعتبار خارج‌ ساخته‌ است‌ و در بسيار از روايات‌ باقيمانده‌ نيز مناقشات‌ دلالي‌ كرده‌ و احتمال‌ وضع‌ و جعل‌ داده‌ است.

‌ما در اين‌ نقد ثابت‌ مي‌كنيم‌ كه‌ اكثر روايات‌ بحار بر مبناي‌ مقبول‌ عالمان‌ و محققان‌ شيعه، اعتبار مي‌يابد. و نيز در خصوص‌ روايات‌ مهدويت؛ يعني‌ جلدهاي‌ 51 و 52 و 53 بحارالا‌نوار، به‌ مناقشات‌ دلالي‌ و محتوايي‌ ايشان، كه‌ برخاسته‌ از ذوق‌ فردي‌ و شخصي‌ است، پاسخ‌ مي‌دهيم.

‌اميد است‌ اين‌ نقد مورد توجه‌ خوانندگان‌ گرامي‌ قرار گيرد و به‌ اذن‌ خداوند شايد در آينده‌ بيشتر و باتفصيل‌ بهتر به‌ نقد اين‌ كتاب‌ بپردازيم.

‌مقدّمه‌

‌در نقدي‌ ديگر بر كتاب‌ <مشرعه‌ بحارالانوار> به‌ مقدمه‌ كتاب‌ نيز پرداخته‌ايم. در آنجا آورده‌ايم:

1- براي‌ اثبات‌ اعتبار روايات، نبايد تنها اعتبار سندي‌ را مطرح‌ ساخت‌ و گفت‌ كه‌ اكثر روايات‌ مجموعه‌هاي‌ روايي‌ اعتبار ندارند؛ بلكه‌ بايد به‌ همهِ‌ راهها و اسباب‌ اعتبار بخش‌ توجه‌ كرد و در نظر داشت‌ كه‌ مبناي‌ بسياري‌ از عالمان‌ شيعه، بلكه‌ اكثريت‌ قريب‌ به‌ اتفاق‌ آنان، حجّيت‌ خبر موثوقٌ‌ به‌ است.

2- براي‌ ورود به‌ اقيانوس‌ روايات، بايد مقدمات‌ و زمينه‌هايي‌ فراهم‌ آيد؛ كه‌ نويسنده‌ محترم‌ مشرعه‌ بحارالانوار از آنها كمتر سخن‌ گفته‌ است. ايشان‌ گويا فكر كرده‌اند كه‌ حذف‌ روايات‌ راحت‌ترين‌ و ساده‌ترين‌ راه‌ حل‌ است‌ و مسؤ‌وليت‌ فهم‌ روايات‌ را از دوش‌ ما بر مي‌دارد؛ در حالي‌ كه‌ اين‌ نظر صحيح‌ نيست.

‌در آنجا ما وعده‌ داده‌ايم‌ كه‌ در آينده‌ به‌ اين‌ دو مبحث‌ بپردازيم:

‌الف) راههاي‌ اثبات‌ اعتبار روايات‌؛

‌ب) زمينه‌ها و مقدمات‌ لازم‌ براي‌ ورود به‌ اقيانوس‌ روايات‌ و بهره‌مندي‌ درست‌ از علوم‌ اهل‌ بيت(ع).

‌اكنون‌ در پي‌ آنيم‌ كه‌ برخورد شديد كتاب‌ مشرعه‌ بحارالانوار با روايات‌ مهدويت‌ را نقد كنيم؛ ولي‌ ناگزيريم‌ كه‌ سخن‌ را در دوبخش‌ مطرح‌ كنيم:

‌الف) اعتبار سندي، تنها راه‌ اثبات‌ اعتبار روايات‌ نيست‌؛

ب) نقد برخورد شديد كتاب‌ مشرعه‌ با روايات‌ مهدويت‌.

‌اعتبار سندي، تنها راه‌ اثبات‌ اعتبار روايات‌ نيست‌

‌از مجموع‌ گفتار عالمان‌ و فقيهان‌ شيعه‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ اكثريّت‌ قريب‌ به‌ اتفاق‌ عالمان‌ شيعه‌ به‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ معتقدند، و تنها خبر ثقه‌ را حجّت‌ نمي‌دانند. بنابراين‌ عالماني‌ چون‌ مرحوم‌ آيه‌اللّه‌العظمي خويي، كه‌ تنها خبر ثقه‌ را حجّت‌ مي‌دانند، جدّاً در اقليّت‌ هستند.

‌ما در اين‌ بخش، گفتار عالماني‌ چون‌ وحيد بهبهاني‌ را مي‌آوريم؛ تا روشن‌ شود كه‌ مبناي‌ مقبول‌ عالمان‌ شيعه، همان‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ است.

‌گفتني‌ است، ما در مقام‌ استدلال‌ بر مبناي‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ نيستيم؛ گرچه‌ از لابلاي‌ كلمات‌ عالماني‌ كه‌ مي‌آوريم، دلايل‌ اين‌ مبنا نيز مشخص‌ مي‌گردد.

‌سخن‌ اصلي‌ ما اين‌ است‌ كه‌ نبايد نويسنده‌ محترم‌ كتاب‌ مشرعه‌ بحارالانوار اكثر روايات‌ بحار را (چيزي‌ در حدود نود درصد) غير معتبر معرفي‌ كند و هيچ‌ اشاره‌اي‌ نداشته‌ باشد كه‌ عدم‌ اعتبار نود درصد روايات‌ بحار، تنها بر مبنايي‌ است‌ كه‌ مورد قبول‌ عالمان‌ و فقيهان‌ شيعه‌ نيست.

‌سخن‌ ما اين‌ است‌ كه‌ چرا ايشان‌ اعلام‌ نمي‌كند كه‌ مبناي‌ مقبول‌ عالمان‌ شيعه، حجّيت‌ خبر موثوق‌به‌ است‌ و چرا اعلام‌ نمي‌كند كه‌ بر پايهِ‌ اين‌ مبناي‌ پذيرفته‌ شدهِ‌ اكثريّت‌ عالمان‌ شيعه، اكثر روايات‌ اعتبار پيدا مي‌كند.

‌ما در اين‌ بخش‌ نمونه‌ هايي‌ از گفتار عالمان‌ شيعه‌ را مي‌آوريم؛ تا روشن‌ شود كه‌ اكثريّت‌ روايات‌ مجموعه‌هاي‌ معتبر روايي‌ شيعه، از ديدگاه‌ عالمان‌ شيعه‌ اعتبار دارد.

‌با ما همراه‌ شويد؛ تا اين‌ حقيقت‌ تابناك، راه‌ را فراسويمان‌ روشن‌ سازد و بي‌ جهت‌ ميراث‌ بزرگ‌ امامان‌ شيعه‌ را نابود نسازيم.

‌وحيد بهبهاني‌

حضرت‌ وحيد بهبهاني، سر سلسلهِ‌ اصوليان‌ و مجتهدان‌ و استاد همه، در دو جبهه‌ جنگيده‌ است:

‌الف) در برابر اخباري‌ها، كه‌ همه‌ روايات‌ را بدون‌ دقّت‌ و كاوش‌ مي‌پذيرند؛

ب) در برابر آنان‌ كه‌ در پذيرش‌ روايات، سخت‌گيري‌ دارند، و تنها خبر ثقه‌ را حجّت‌ مي‌دانند؛ و در مقام‌ اعتبار سند، تنها توثيق‌ رجاليان‌ را مي‌پذيرند.

‌وحيد بهبهاني‌ در اين‌ رابطه‌ در كتاب‌ <الفوائدالحائريه> در سه‌ جا به‌ تفصيل‌ سخن‌ گفته‌ است؛ كه‌ ضروري‌ است‌ مجموع‌ گفتار ايشان‌ ديده‌ شود:

1- الفوائد الحائريه، صفحه‌ 141 تا 143، فائده‌ 10 (حجيه‌ الخبر الواحد)

2- الفوائد الحائريه، صفحه‌ 487 تا 491، فائده‌ 31 (حجيه‌ الخبر الواحد الضعيف‌ المنجبر)

3- الفوائد الحائريه، صفحه‌ 223 تا 232 فائده‌ 22 (في‌ المرجحات‌ التي‌ اعتبرها الفقهاء...)

‌ايشان‌ در ص‌ 224 بيان‌ مي‌كند كه‌ تنها يك‌ راه‌ براي‌ اعتبار سندي‌ روايت‌ نيست؛ بلكه‌ 47 سبب‌ را يادآور مي‌شود، كه‌ حديث‌ در سايهِ‌ آنها اعتبار مي‌يابد.

‌جالب‌ است‌ كه‌ وحيد بهبهاني(ره) مي‌نويسد:

‌اين‌ شيوه‌ افراطي‌ در پذيرش‌ احاديث، كه‌ پس‌ از صاحب‌ معالم‌ و صاحب‌ مدارك‌ شايع‌ شده، و اين‌ مبناي‌ سخت‌گير در پذيرش‌ روايات، درست‌ بر خلاف‌ مبناي‌ پذيرفته‌ شدهِ‌ عالمان‌ و فقيهان‌ و محققان‌ شيعه‌ است؛ چرا كه‌ اكثريت‌ آنها معتقد به‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌به‌ هستند؛ و تفاوت‌ نمي‌كند كه‌ اين‌ وثوق‌ از راه‌ وثاقت‌ راوي‌ به‌ دست‌ آيد يا از راه‌ قرائن‌ ديگر.

‌ايشان‌ ياد آور مي‌شود كه‌ صاحبان‌ اين‌ مبناي‌ افراطي، در اكثر مسائل‌ بدون‌ دليل‌ مي‌مانند. (دقت‌ كنيد) ايشان‌ مي‌نويسد:

‌ثم‌ اعلم‌ انّه‌ قد شاع‌ بعد صاحبي‌ المعالم‌ و المدارك‌ انّهم‌ يطرحون‌ اخبارنا المعتبره‌ التي‌ اعتبرها فقهاوِ‌نا القدماء بل‌ والمتأ‌خرون‌ ايضاً ، كما بينته‌ و ا‌ثبتّه‌ في‌ التعليقه‌ - طرحاً كثيراً؛ بسبب‌ ا‌نّهم‌ لايعتبرون‌ من‌ الامارات‌ الرجاليّه‌ سوي‌ التوثيق‌ و قليل‌ من‌ اسباب‌ الحسن‌ و بسبب‌ ذلك‌ اختل‌ اوضاع‌ فقههم‌ و فتاواهم‌ وصار بناوِ‌هم‌ علي‌ عدم‌ ثبوت‌ المسائل‌ الفقهيه‌ غالباً...

‌و هذه‌ الاسباب‌ اعتبرها الفقهاء في‌ كتبهم‌ الاستدلاليه‌ و اهل‌ الرجال‌ في‌ علم‌ الرجال‌ فلابد من‌ معرفتها و ملاحظتها؛ لئلا يطرح‌ الا‌خبار المعتبره‌ الكثيره‌ و لايخالف‌ طريقه‌ فقهاء الشيعه‌ القدماء و المتأ‌خرين‌ منهم‌ و لا يبقي‌ في‌ التحيّر و التردّد في‌ معظم‌ المسائل‌ الفقهيّه...1

‌بدان، پس‌ از صاحب‌ معالم‌ و صاحب‌ مدارك‌ شايع‌ شد كه‌ آنها اخبار معتبري‌ را كه‌ قدماي‌ فقيهان‌ و بلكه‌ متأ‌خران‌ آنان‌ آنها را معتبر مي‌دانستند، رد مي‌كردند؛ به‌ اين‌ سبب‌ كه‌ جز توثيق‌ و كمي‌ از اسباب‌ حسن‌ را معتبر نمي‌ديدند؛ و به‌ همين‌ دليل‌ وضعيّت‌ فقه‌ و فتاواي‌ آنان‌ مختل‌ گرديد و غالب‌ مسائل‌ فقهي‌ را نمي‌پذيرفتند...

‌اين‌ اسباب‌ ظن‌ آور را فقيهان‌ در كتاب‌هاي‌ استدلالي‌ خويش‌ و رجاليان‌ در علم‌ رجال‌ معتبر دانسته‌اند. بنابراين‌ بايد اين‌ اسباب‌ ظن‌ آور را شناخت‌ و به‌ آنها توجه‌ داشت؛ تا اخبار بسيار معتبر را نفي‌ و طرد نكنند و با روش‌ فقيهان‌ شيعه، چه‌ قدما و چه‌ متأ‌خران‌ مخالفت‌ نكنند و در اكثر مسائل‌ فقهي‌ در حيرت‌ و ترديد قرار نگيرند...

‌آن‌ گاه‌ وحيد بهبهاني‌ در اين‌ زمينه‌ چهل‌ و هفت‌ سبب‌ ظن‌ آور را ياد آور مي‌شود.

‌محقّق‌ حلي(ره)

‌محقّق‌ حلّي(ره) مي‌نويسد:

‌مسأ‌له: ا‌فرط‌ الحشويّه‌ في‌ العمل‌ بخبر الواحد حتي‌ انقادوا لكّل‌ خبر و ما فطنوا ما تحته‌ من‌ التناقض. فان‌ من‌ جمله‌ الا‌خبار قول‌ النبي(ص) <ستكثر بعدي القاله‌ عليّ> و قول‌ الصادق(ع) <انّ لكل‌ رجل‌ منّا رجل‌ يكذب‌ عليه> واقتصر بعض‌ عن‌ هذا الافراط‌ فقال: كل‌ سليم‌ السند يعمل‌ به‌ و ما علم‌ انّ الكاذب‌ قد يصدق‌ والفاسق‌ قد يصدق؛ و لم‌ يتنبّه‌ انّ ذلِكَ طعن‌ في‌ علماء الشيعه‌ و قدح‌ في‌ المذهب‌ اذ لا مصنّف‌ الاّ و هو قد يعمل‌ بخبر المجروح‌ كما يعمل‌ بخبر الواحد المعوّل‌ و افرط‌ آخرون‌ في‌ طرف‌ ردّ الخبر حتي‌ ا‌حال‌ استعماله‌ عقلاً و نقلاً و اقتصر آخرون‌ فلم‌ ير العقل‌ مانعاً. لكن‌ الشرع‌ لم‌ يأ‌ذن‌ في‌ العمل‌ به‌ و كلّ هذه‌ الاقوال‌ منحرفه‌ عن‌ السنن‌ و التوسّط‌ اقرب. فما قبله‌ الا‌صحاب‌ اودلّت‌ القرائن‌ علي‌ صحّته‌ عمل‌ به‌ و ما ا‌عرض‌ الا‌صحاب‌ عنه‌ ا‌وشذّ يجب‌ اطراحه...2

‌حشويه‌ در عمل‌ به‌ خبر واحد راه‌ افراط‌ را پيش‌ گرفته‌ است؛ تا آنجا كه‌ تن‌ به‌ هر خبري‌ مي‌دهد و توجه‌ ندارد كه‌ پذيرش‌ هر خبر (بدون‌ شرط) تناقض‌ آفرين‌ است؛ چرا كه‌ از همين‌ خبرها گفتهِ‌ پيامبر است‌ كه‌ فرمود: <پس‌ از من‌ كساني‌ كه‌ به‌ من‌ دروغ‌ مي‌بندند، زياد مي‌شود> و باز گفتهِ‌ امام‌ صادق(ع) است‌ كه: <براي‌ هر فردي‌ از ما (امامان)، فردي‌ است‌ كه‌ بر او دروغ‌ مي‌بندد> و برخي‌ از اين‌ افراط‌ كوتاه‌ آمده‌اند و گفته‌اند: هر روايتي‌ كه‌ سندش‌ سالم‌ باشد، مورد عمل‌ قرار مي‌گيرد. و اين‌ گروه‌ ندانسته‌اند كه‌ دروغگو گاهي‌ راست‌ مي‌گويد و فاسق‌ گاهي‌ صادق‌ است. اينان‌ ندانسته‌اند كه‌ اين‌ روش‌ (يعني‌ پذيرش‌ تنها روايت‌ با سند سالم) موجب‌ طعن‌ به‌ عالمان‌ شيعه‌ و تضعيف‌ مذهب‌ است؛ چرا كه‌ نويسنده‌اي‌ يافت‌ نمي‌شود؛ جز اين‌ كه‌ گاه‌ به‌ خبر ضعيف، همانند خبر عادل عمل‌ مي‌كند...

محقّق‌ همداني‌

‌محقّق‌ همداني‌ مي‌نويسد:

‌اذ ليس‌ المدار عندنا في‌ جواز العمل‌ بالروايات‌ علي‌ اتصافها بالصحه‌ المصطلحه‌ و الاّ فلا يكاد يوجد خبر يمكننا اثبات‌ عداله‌ رواتها علي‌ سبيل‌ التحقيق‌ لولا البناء علي‌ المسامحه‌ في‌ طريقها والعمل‌ بظنون‌ غير ثابته‌ الحجيّه‌ بل‌ المدار علي‌ و ثاقه‌ الراوي‌ اوالوثوق‌ بصدور الروايه‌ و ان‌ كان‌ بواسطه‌ القرائن‌ الخارجيه‌ الّتي‌ عمدتها كونها مدوّنه‌ في‌ الكتب‌ الا‌ربعه‌ او مأ‌خوذه‌ من‌ الاصول‌ المعتبره‌ مع‌ اعتناء الا‌صحاب‌ بها و عدم‌ اعراضهم‌ عنها.

‌ولا شبهه‌ في‌ انّ قول‌ بعض‌ المزكّين‌ بانّ فلاناً ثقه‌ او غيرذلك‌ من‌ الالفاظ‌ الّتي‌ اكتفوا بها في‌ تعديل‌ الرواه‌ لا يؤ‌ثر في‌ الوثوق‌ ازيد مما يحصل‌ من‌ اخبارهم‌ بكونه‌ من‌ مشايخ‌ الاجازه. و لاجل‌ ما تقدمت‌ الاشاره‌ اليه‌ جرت‌ سيرتي‌ علي‌ ترك‌ الفحص‌ عن‌ حال‌ الرجال‌ و الاكتفاء في‌ توصيف‌ الروايه‌ بالصحه‌ كونها موصوفه‌ بها في‌ السنه‌ مشايخنا المتقدمين‌ الذين‌ تفحّصوا عن‌ حالهم.3

‌ملاك‌ نزد ما دربارهِ‌ جواز عمل‌ به‌ روايت، اتّصاف‌ روايت‌ به‌ صحت‌ مصطلح‌ نيست؛ وگرنه‌ خبري‌ كه‌ بتوانيم‌ عدالت‌ راويان‌ آن‌ را به‌ طور قطع‌ اثبات‌ كنيم، وجود ندارد؛ بلكه‌ ملاك‌ وثاقت‌ راوي‌ يا وثوق‌ به‌ صدور روايات‌ است؛ گرچه‌ اين‌ به‌ واسطه‌ قرائن‌ خارجيّه‌اي‌ باشد كه‌ عمدتاً همان‌ تدوين‌ روايت‌ در كتب‌ اربعه‌ و يا گرفته‌ شدن‌ روايت‌ از اصول‌ معتبره‌ است؛ البته‌ با شرط‌ توجه‌ اصحاب‌ به‌ روايت‌ و عدم‌ اعراض‌ از آن.

‌و شكي‌ نيست، اين‌ كه‌ بعضي‌ در رابطه‌ با روات‌ گفته‌اند: <فلاني‌ ثقه‌ است> يا لفظ‌ ديگري‌ از الفاظي‌ كه‌ در مقام‌ تعديل‌ راوي‌ بدان‌ اكتفا مي‌كنند وثاقت‌ آن‌ راوي‌ را بيشتر نمي‌كند؛ به‌ جز اينكه‌ با خبر شويم‌ آن‌ شخص‌ از مشايخ‌ اجازه‌ است. و به‌ همين‌ دليلي‌ كه‌ به‌ آن‌ اشاره‌ شد، روش‌ من‌ بر ترك‌ فحص‌ از حال‌ راويان‌ و اكتفاي‌ به‌ توصيف‌ روايت‌ از سوي‌ مشايخ‌ قبلي، به‌ وصف‌ صحت‌ است.

‌مرحوم‌ محقّق‌ همداني‌ كاملاً به‌ سخت‌گيري‌ در پذيرش‌ روايات‌ توجه‌ داشته‌ است‌

‌و هر دو جهتي‌ كه‌ مايهِ‌ سخت‌گيري‌ است، از ديد او مخفي‌ نمانده‌ است:

الف) حجّيت‌ خبر ثقه‌ به‌ تنهايي‌؛

‌ب) تأ‌كيد بر لزوم‌ تعبير ثقه‌ يا عدل‌ دربارهِ‌ راوي‌.

‌ايشان‌ كاملاً اين‌ دو جهت‌ را نفي‌ مي‌كند. در نتيجه‌ نظر ايشان‌ چنين‌ مي‌شود:

1- حجّيت‌ خبر موثوق‌به؛ با اين‌ بيان‌ كه‌ ملاك‌ وثاقت‌ راوي‌ و يا وثوق‌ به‌ صدور روايت‌ است.

2- كفايت‌ تعابير ديگر براي‌ اثبات‌ وثاقت‌ راوي‌ (چرا كه‌ ملاك‌ اصلي‌ حصول‌ وثوق‌ است).

‌محقّق‌ همداني‌ به جدّ ريشهِ‌ سخت‌گيري‌هاي‌ سندي‌ را خشكانده‌ و راه‌ اعتدال‌ را پيش‌ گرفته‌ است؛ راهي‌ كه‌ اكثريت‌ قريب‌ به‌ اتفاق‌ فقيهان‌ شيعه‌ در قول‌ و عمل‌ بدان‌ پايبند هستند.

آخوند خراساني‌

‌آخوند خراساني‌ مي‌نويسد:

... و لا يخفي‌ ظهور هذه‌ الطائفه‌ في‌ انّ اعتبار هذاالوصف‌ في‌ الخبر انما هو لاجل‌ حصول‌ الوثوق‌ بالصدور ففي‌ الحقيقه‌ يكون‌ العبره‌ به‌ لا بها، فلو حصل‌ من‌ غيرها يكون‌ مثله‌ في‌ الاعتبار و من‌ المعلوم‌ عدم‌ انحصار اسباب‌ الوثوق‌ بالصدور لوثاقه‌ الراوي‌ بل‌ هي‌ تكون‌ في‌ الاخبار المدوّنه‌ في‌ الكتب‌ المعتبره‌ سيما الكتب‌ الاربعه‌ التي‌ عليها المدار في‌ الا‌عصار و الا‌مصار و ما يحذو حذوها في‌الاعتبار كثيره‌ جدّاً .

‌منها وجود الخبر في‌ غير واحد من‌ الا‌صول‌ المعتبره‌ المتداوله‌ في‌ الا‌عصار السابقه‌

‌ومنها تكرّره‌ و لو في‌ اصل‌ واحد بطرق‌ مختلفه و اسانيد عديده‌ معتبره‌.

‌ومنها وجوده‌ في‌ اصل‌ معروف‌ الانتساب‌ الي‌ من‌ اجمع‌ علي‌ تصديقه‌ كزراره‌ و نظرائه‌ و علي‌ تصحيح‌ ما يصح‌ عنه‌ كصفوان‌ بن‌ يحيي و ا‌شباهه‌.

‌و منها كونه‌ مأ‌خوذاً من‌ الكتب‌ الّتي‌ شاع‌ بين‌ السلف‌ الوثوق‌ بها و الاعتماد عليها و لو لم‌ يكن‌ مؤ‌لفوها من‌ الاماميه‌ الي‌ غير ذلك‌ مما لا يخلو عن‌ اكثرها الكتب‌ الّتي‌ ا‌لّفت‌ ليكون‌ مرجعاً للانام‌ في‌ الاحكام‌.

‌وليشهد علي‌ ذلك‌ اي‌ كون‌ العبره‌ علي‌ الوثوق‌ بالصدور مطلقاً ا‌نّه‌ كان‌ المتعارف‌ بين‌ القدماء علي‌ ما صرح‌ به‌ الشيخ‌ بهاء الدين‌ في‌ مشرق‌ الشمسين‌ اطلاق‌ الصحيح‌ علي‌ ما اعتضد بما تقتضي‌ الاعتماد عليه‌ او اقترن‌ بما يوجب‌ الوثوق‌ به‌ والركون‌ اليه‌ ولم‌ يكن‌ تقسيم‌ الحديث‌ الي‌ الاقسام‌ الاربعه‌ المشهوره‌ معروفاً بينهم‌ و انه‌ كان‌ من‌ زمن‌ العلامه.4

...و روشن‌ است‌ اين‌ دسته‌ (از روايات) در اين‌ جهت‌ ظهور دارد كه‌ اعتبار وصف‌ وثاقت‌ در روايت، تنها به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ در سايهِ‌ وثاقت‌ راوي، وثوق‌ به‌ صدور پديد مي‌آيد؛ بنابراين‌ در حقيقت، ملاك‌ وثوق‌ به‌ صدور است، نه‌ وثاقت‌ راوي؛ در نتيجه‌ اگر وثوق‌به‌ صدور از راه‌ غير وثاقت‌ راوي‌ پديد آيد، همانند وثاقت‌ راوي‌ اعتبار خواهد داشت‌ و روشن‌ است‌ كه‌ علل‌ وثوق‌ به‌ صدور، منحصر به‌ وثاقت‌ راوي‌ نيست؛ بلكه‌ اسباب‌ و علل‌ پديد آورنده‌ وثوق‌ به‌ صدور در روايات‌ كتب‌ معتبر، به‌ ويژه‌ كتب‌ اربعه، كه‌ در همه‌ زمان‌ها و مكان‌ها محور است‌ و كتاب‌هاي‌ ديگري‌ كه‌ در اعتبار مانند كتب‌ اربعه‌ است، بسيار فراوان‌ است.

يكي‌ از اسباب‌ و علل‌ وثوق‌ آفرين، وجود روايت‌ در بيش‌ از يك‌ اصل‌ از اصول‌ معتبر و متداول‌ در زمان‌هاي‌ پيشين‌ است.

‌از جمله، تكرار يك‌ روايت، گرچه‌ در يك‌ اصل‌ و كتاب، با طريق‌هاي‌ گوناگون‌ و سندهاي‌ متعدد و معتبر است.

‌از جمله، وجود روايت‌ در اصل‌ و كتابي‌ است‌ كه‌ انتساب‌ آن‌ به‌ كساني‌ چون‌ زراره‌ و امثال‌ او، كه‌ همه‌ بر پذيرش‌ و تصديقشان‌ اجماع‌ دارند معروف‌ است. همچنين‌ كساني‌ كه‌ بر تصحيح‌ آنچه‌ از آنان‌ رسيده‌ است‌ اتفاق‌ نظر وجود دارد؛ مانند صفوان‌ بن‌ يحيي‌ و امثال‌ او.

‌از جمله، اين‌ كه‌ روايت‌ در كتاب‌هايي‌ باشد كه‌ بين‌ گذشتگان‌ وثوق‌ و اعتماد بر آنها شايع‌ بوده‌ است؛ گرچه‌ مؤ‌لفان‌ آنها از اماميه‌ نباشند. و همين‌طور ديگر اسباب‌ و علل‌ وثوق‌ آفرين، كه‌ اكثر آنها در كتاب‌هاي‌ مرجع‌ در احكام‌ وجود دارد.

‌و گواه‌ اين‌ سخن‌ كه‌ ملاك، وثوق‌ به‌ صدور است، اين‌ است‌ كه‌ طبق‌ تصريح‌ شيخ‌ بهايي‌ در كتاب‌ مشرق‌ الشمسين، متعارف‌ بين‌ قدماي‌ اصحاب‌ اين‌ است‌ كه‌ آنان‌ به‌ روايتي‌ كه‌ به‌ دليلي‌ اعتماد بر آن‌ تأ‌ييد مي‌شود يا همراه‌ با خبري‌ است‌ كه‌ موجب‌ وثوق‌ و اعتماد به‌ آن‌ مي‌گردد، صحيح‌ اطلاق‌ مي‌كرده‌اند؛ و تقسيم‌ روايت‌ به‌ انواع‌ چهارگانه‌ مشهور، بين‌ قدماي‌ اصحاب‌ شناخته‌ شده‌ نبوده‌ و اين‌ تقسيم‌ از زمان‌ علامه‌ حلي‌ مطرح‌ شده‌ است.

‌گفتار مرحوم‌ صاحب‌ كفايه‌ در حاشيه‌ بر رسائل، از چند جهت‌ بسيار حايز اهميت‌ است:

1- حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ و عدم‌ انحصار حجّيت‌ به‌ خبر ثقه؛ و استفادهِ‌ اين‌ مبنا از روايات‌ حجّيت‌ خبر واحد؛

2- وفور اسباب‌ وثوق‌به‌ صدور در مجموعه‌هاي‌ روايي‌ معتبر، به‌ ويژه‌ كتب‌ اربعه‌ و كتابهاي‌ مشابه‌ آن؛

3- اشاره‌ به‌ برخي‌ از اسباب‌ حصول‌ وثوق‌ به‌ صدور، جداي‌ از وثاقت‌ راوي؛

4- اشاره‌ به‌ اين‌ نكته‌ كه‌ كتب‌ روايي‌ مرجع‌ در احكام، اكثر اسباب‌ وثوق‌ به‌ صدور را داراست؛

5- اشاره‌ به‌ اين‌ جهت‌ كه‌ وثوق‌به‌ صدور، به‌ طور عام‌ مورد توجه‌ قدماي‌ اصحاب‌ بوده‌ است.

محقّق‌ نائيني‌

‌ايشان‌ در فوائد الا‌صول‌ مي‌نويسد:

‌والقدر المتيقن‌ دلالتها علي‌ حجيه‌ الخبر الموثوق‌ به‌ صدوراً او مضموناً كما يدّل‌ علي‌ الا‌وّل‌ الترجيح‌ لاشتهار الروايه‌ بين‌ الرواه‌ او وثاقه‌ الراوي‌ و عدالته‌ فانّ هذه‌ المرجحات‌ كلّها ترجع‌ الي‌ اعتبار الخبر الموثوق‌ صدوره‌ و علي‌ الثاني‌ الترجيح‌ بموافقه‌ الكتاب‌ و مخالفه‌ العامّه‌

‌و منها الا‌خبار الوارده‌ في‌ ارجاع‌ الا‌ئمه‌ صلوات‌ اللّه‌ عليهم‌ بعض‌ الصحابه‌ الي‌ بعض‌ في‌ اخذ الفتوي‌ والروايه‌ كارجاعه(ع) الي‌ زراره‌ بقوله(ع) اذا اردت‌ حديثاً فعليك‌ بهذا الجالس‌ و اشار الي‌ زراره‌ و قوله(ع) و ما رواه‌ زراره‌ عن‌ ابي‌ فلا يجوز ردّهُ‌ و قوله(ع) العمري‌ ثقه‌ فما ادّي‌ اليك‌ عنّي‌ فعنّي‌ يؤ‌دي‌ و غير ذلك‌ من‌ الاخبار الّتي‌ يستفاد منها اعتبار الخبر الموثوق‌ به‌ و هي‌ كثيره‌ مستفيضه‌

و منها مادلّ علي‌ وجوب‌ الرجوع‌ الي‌ الرواه‌ او العلماء كقوله(ع) في‌ خبر الاحتجاج‌ و اما الحوادث‌ الواقعه‌ فارجعوا فيها الي‌ رواه‌ حديثنا [الخبر]

و منها الاخبار الوارده‌ في‌ الرجوع‌ الي‌ كتب‌ بني‌ فضّال‌

و لااشكال‌ في‌ انّه‌ يستفاد من‌ المجموع‌ اعتبار الخبر الموثوق‌ به‌ بل‌ يستفاد من‌ بعضها انّ الاعتماد علي‌ خبر الثقه‌ كان‌ مفروغاً عنه‌ عند الصحابه‌ مرتكزاً في‌ ا‌ذهانهم‌ ولذلك‌ ورد في‌ كثير من‌ الا‌خبار السؤ‌ال‌ عن‌ وثاقه‌ الراوي‌ بحيث‌ يظهر فيها انّ الكبري‌ مسلمه‌ والسؤ‌ال‌ كان‌ عن‌ الصغري. ولايتوهّم‌ ان‌ هذه‌ الا‌خبار من‌ اخبار الاحاد و لا يصح‌ الاستدلال‌ بها لمثل‌ المسأ‌له؛ فانّها لو لم‌ تكن‌ اغلب‌ الطوائف‌ متواتره‌ معنيً فلا اشكال‌ في‌ انّ مجموعها متواتره‌ اجمالاً للعلم‌ بصدور بعضها عنهم‌ صلوات‌ اللّه‌ عليهم‌ اجمعين. و الانصاف‌ انّ التتبع‌ في‌ هذه‌ الا‌خبار يوجب‌ القطع‌ باعتبار الخبر الموثوق‌ به.5

‌قدر متيقن‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ روايات‌ دلالت‌ بر حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ دارد؛ چه‌ وثوق‌ به‌ صدور آن‌ و چه‌ وثوق‌ به‌ مضمون‌ آن‌ باشد. همان‌ گونه‌ كه‌ مرجّح بودن‌ روايت‌ بين‌ راويان‌ يا وثاقت‌ راوي‌ يا عدالت‌ راوي، بر اعتبار خبر موثوق‌ الصدور دلالت‌ دارد و مرجّح بودن‌ موافقت‌ با قرآن‌ و مخالفت‌ با عامه، بر اعتبار خبر موثوق‌ المضمون‌ دلالت‌ دارد.

‌از همين‌ مجموعه‌ روايات‌ است، رواياتي‌ كه‌ در آن‌ امامان(ع) برخي‌ از ياران‌ خويش‌ را براي‌ گرفتن‌ فتوا و روايت‌ به‌ برخي‌ از ياران‌ خود ارجاع‌ داده‌اند؛ مانند ارجاع‌ امام‌ صادق(ع) به‌ زراره. حضرت‌ فرمود: <اگر حديثي‌ را خواستي، به‌ اين‌ فرد كه‌ نشسته‌ است‌ مراجعه‌ كن؛ و اشاره‌ فرمودند به‌ زراره> و باز فرمايش‌ امام‌ صادق(ع) كه: <هرچه‌ را زراره‌ از پدرم‌ روايت‌ مي‌كند، بايد پذيرفت؛ و رد آن‌ جايز نيست> و مانند قول‌ امام(ع) كه‌ به‌ عمري‌ گفته‌ است: <و هر چه‌ را عمري‌ از من‌ برايت‌ آورد، او از من‌ نقل‌ مي‌كند> و روايات‌ ديگري‌ كه‌ از همهِ‌ آنها حجّيت‌ و اعتبار خبر موثوق‌ به، به‌ دست‌ مي‌آيد و اين‌ اخبار فراوان‌ است.

‌از جمله، رواياتي‌ كه‌ دلالت‌ دارد بر رجوع‌ به‌ راويان‌ يا عالمان؛ مانند گفته‌ امام(ع) در خبر احتجاج: <در حوادثي‌ كه‌ پديد مي‌آيد، به‌ راويان‌ حديث‌ ما مراجعه‌ كنيد>

از جمله، رواياتي‌ كه‌ رجوع‌ به‌ كتب‌ بني‌ فضال‌ را مطرح‌ مي‌سازد.

‌شكي‌ نيست‌ كه‌ از مجموع‌ اين‌ روايات‌ اعتبار خبر موثوق‌ به، به‌ دست‌ مي‌آيد؛ بلكه‌ از برخي‌ روايات‌ استفاده‌ مي‌شود كه‌ اعتماد بر خبر ثقه‌ نزد ياران‌ امامان(ع) بدون‌ حرف‌ پذيرفته‌ شده‌ بوده‌ است؛ از اين‌ رو در بسياري‌ از روايات‌ از وثاقت‌ يك‌ راوي‌ سؤ‌ال‌ مي‌شود؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ از آن‌ به‌ دست‌ مي‌آيد كه‌ كبرا، يعني‌ پذيرش‌ خبر ثقه، مسلّم‌ بوده‌ است‌ و تنها سؤ‌ال‌ از صغرا بوده؛ كه‌ آيا اين‌ راوي‌ ثقه‌ است‌ يا نه.

‌هرگز توهم‌ نشود كه‌ اين‌ روايات‌ از اخبار آحاد است‌ و استدلال‌ به‌ اين‌ روايات‌ براي‌ اثبات‌ حجّيت‌ خبر واحد كافي‌ نيست؛ چرا كه‌ اگر اكثر طوايف‌ اين‌ اخبار متواتر معنوي‌ نباشد، حدّاقل‌ مجموع‌ آنها متواتر اجمالي‌ است؛ چون‌ علم‌ به‌ صدور بعضي‌ از اين‌ روايات‌ از امامان‌ معصوم(ع) داريم.

‌انصاف‌ اين‌ است‌ كه‌ كنكاش‌ در اين‌ روايات‌ موجب‌ مي‌شود كه‌ يقين‌ به‌ اعتبار خبر موثوق‌ به‌ پيدا كنيم.

‌همچنين‌ مي‌نويسد:

... و اما بالنسبه‌ الي‌ انسداد باب‌ العلمي‌ فللمنع‌ عنه‌ مجال‌ واسع؛ فانّ ما تقدم‌ من‌ الادله‌ الداله‌ علي‌ حجيه‌ الخبر الموثوق‌ به‌ ظهوراً و صدوراً، سواء حصل‌ الوثوق‌ به‌ من‌ وثاقه‌ الراوي‌ او من‌ سائر الا‌مارات‌ الاخر، مما لا سبيل‌ الي‌ الخدشه‌ فيه؛ بل‌ ينبغي‌ عدّها من‌ الادله‌ القطعيّه‌ و معها لا يبقي‌ مجال‌ لدعوي‌ انسداد باب‌ العملي‌ في‌ معظم‌ الفقه؛ لانّ الخبر الموثوق‌ به‌ بحمد الله‌ وافٍ لمعظم‌ الاحكام؛ بحيث‌ لم‌ يلزم‌ من‌ الرجوع‌ الي‌ الاصول‌ العمليه‌ في‌ الشبهات‌ التي‌ لم‌ يكن‌ علي‌ طبقها خبر موثوق‌ به‌ محذور الخروج‌ من‌ الدين‌ او مخالفه‌ العلم‌ الاجمالي‌ و غير ذلك‌ من‌ المحاذير الاتيه.

‌و من‌ هنا يظهران‌ البحث‌ عن‌ دليل‌ الانسداد علي‌ طوله‌ و كثره‌ مباحثه‌ قليل‌ الفائده‌ لا يترتب‌ عليه‌ اثر مهمّ، لفساد ا‌ساسه‌ و هو انسداد باب‌ العلمي؛ نعم‌ لو قلنا بمقاله‌ المحقق‌ القمي(ره) من‌ انّ اعتبار الظهورات‌ مقصور بمن‌ قصدافهامه‌ من‌ الكلام‌ و اغمضنا عمّا تقدم‌ من‌ الاشكال‌ في‌ ذلك‌ او قلنا ان‌ اقصي‌ ما تقضيه‌ الادله‌ المتقدمه‌ انما هو حجيّه‌ الخبر الصحيح‌ الا‌علائي‌ عند المتأ‌خرين‌ و هو ما كان‌ جميع‌ سلسله‌ سنده‌ من‌ الاماميه‌ مع‌ تعديل‌ كل‌ من‌ الرواه‌ بعد لين‌ في‌ جميع‌ الطبقات‌ كان‌ لدليل‌ الانسداد مجال‌ بل‌ مما لابد منه، بداهه‌ ان‌ الخبر الصحيح‌ الا‌علائي‌ بهذه‌ الا‌وصاف‌ كالخبر المتواتر و المحفوف‌ بالقرائن‌ القطعيه‌ ا‌قل‌ لا يفي‌ بمعظم‌ الفقه‌ ولكن‌ الادله‌ المتقدمه‌ تدل‌ علي‌ اعتبار ما هو ا‌وسع‌ من‌ ذلك‌ و هو مطلق‌ الخبر الموثوق‌ به‌ كما تقدم تفصيله؛ و معه‌ لا تصل‌ النوبه‌ الي‌ دليل‌ الانسداد لاستنتاج‌ حجيه‌ مطلق‌ الظنّ.6

‌و اما ادعاي‌ انسداد باب‌ علمي‌ را مي‌توان‌ به‌ راحتي‌ نپذيرفت؛ چرا كه‌ ادلهِ‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ - چه‌ از جهت‌ ظهور، چه‌ از جهت‌ صدور؛ چه‌ وثوق‌ به‌ خبر از راه‌ وثاقت‌ راوي‌ به‌ دست‌ آيد، چه‌ از طريق‌ امارت‌ ديگر - قابل‌ خدشه‌ نيست؛ بلكه‌ اين‌ از ادلّه‌ قطعيّه‌ است؛ و با وجود اين‌ ادله، جايي‌ براي‌ ادعاي‌ انسداد باب‌ علمي‌ در معظم‌ فقه‌ نمي‌ماند؛ چرا كه‌ خبر موثوق‌به‌ بحمدالله‌ براي‌ عمده‌ احكام‌ كافي‌ است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ از رجوع‌ به‌ اصول‌ عمليه، در شبهاتي‌ كه‌ خبر موثوق‌به‌ نباشد، محذور خروج‌ از دين‌ يا مخالفت‌ با علم‌ اجمالي‌ يا چيزي‌ از اين‌ دست‌ پديد نمي‌آيد. از اين‌ جا آشكار مي‌شود كه‌ بحث‌ از دليل‌ انسداد، با طول‌ و تفصيل‌ مباحثش، كم‌ فايده‌ است‌ و اثر مهمي‌ بر آن‌ مترتب‌ نمي‌شود؛ چرا كه‌ اساس‌ آن‌ كه، انسداد باب‌ <علمي> است، باطل‌ است. بله‌ اگر ما قائل‌ به‌ گفته‌ محقق‌ قمي‌ شويم، كه‌ اعتبار ظهورات‌ را منحصر به‌ مقصودين‌ بالافهام‌ مي‌داند و اشكال‌ آن‌ را ناديده‌ بگيريم‌ يا بگوييم‌ كه‌ نهايت‌ آنچه‌ از ادله‌ متقدم‌ به‌ دست‌ مي‌آيد، تنها حجّيت‌ خبر صحيح‌ اعلايي‌ است، يعني‌ خبري‌ كه‌ همهِ‌ سلسله‌ سندش‌ امامي‌ و هر كدام‌ از راويان‌ در همه‌ طبقات‌ از سوي‌ دو عادل‌ حكم‌ به‌ عدالتشان‌ شده‌ باشد، در اين‌ صورت‌ دليل‌ انسداد ميدان‌ پيدا مي‌كند؛ بلكه‌ چاره‌اي‌ جز تن‌ دادن‌ به‌ انسداد نيست. چرا كه‌ خبر صحيح‌ اعلايي‌ با اين‌ اوصاف، چون‌ خبر متواتر كه‌ محفوف‌ به‌ قرينهِ‌ قطعيّه‌ باشد، كمتر است‌ و به‌ معظم‌ فقه‌ نمي‌رسد؛ ولي‌ ادلهِ‌ متقدم، اعتبار بيش‌ از اين‌ را مي‌رساند؛ و آن‌ حجّيت‌ مطلق‌ خبر موثوق‌ به، آن‌ گونه‌ كه‌ به‌ تفصيل‌ گذشت‌ و با وجود حجّيت‌ خبر موثوق‌ به، فرصت‌ به‌ دليل‌ انسداد نمي‌رسد؛ تا حجّيت‌ مطلق‌ ظن‌ از آن‌ به‌ دست‌ آيد.

‌و باز در فوائد الا‌صول مي‌آورد:

‌لانه‌ يكفي‌ لاثبات‌ حجيه‌ الخبر الموثوق‌ به‌ ما تقدّم‌ من‌ الادله‌ و عمدتها الطريقيّه‌ العقلائيه‌ مع‌ عدم‌ ردع‌ الشارع‌ عنها.

‌براي‌ اثبات‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به، ادله‌اي‌ كه‌ گذشت‌ كافي‌ است‌ و عمدهِ‌ آن‌ ادله‌ سيره‌ عقلائيه‌ است، كه‌ شارع‌ از آن‌ منعي‌ نكرده‌ است.7

‌آيه‌ اللّه‌ العظمي‌ خويي‌ مي‌نويسد:

و سمعت‌ شيخنا الاستاذ الشيخ‌ محمد حسين‌ النائيني‌ - قدّس‌ سرّه‌ - في‌ مجلس‌ بحثه‌ يقول: <انّ المناقشه‌ في‌ اسناد روايات‌ الكافي‌ حرفه‌ العاجز.>8

‌شنيدم‌ كه‌ استاد بزرگوار ما، شيخ‌ محمد حسين‌ ناييني، در جلسهِ‌ بحثش‌ فرمود: مناقشه‌ در سند روايات‌ كتاب‌ كافي، كار عاجزان‌ است. (كساني‌ كه‌ نمي‌توانند از عهدهِ‌ فهم‌ احاديث‌ بر آيند، مناقشه‌ سندي‌ مي‌كنند.)

‌محقّق‌ عراقي‌

‌وي‌ درباره‌ جبر سندي‌ و دلالي‌ روايت‌ به‌ وسيله‌ ظن، مي‌نويسد:

...و محل‌ الكلام‌ في‌ ذلك‌ يقع‌ تاره‌ في‌ جابريه‌ الظن‌ او موهنيّته‌ للسند و اخري‌ للدلاله؛

‌فنقول‌ اما جابريه‌ الظن‌ و موهنيّته‌ للروايه‌ سنداً، فاجمال‌ القول‌ فيه‌ هو ا‌نّه‌ يختلف‌ ذلك‌ باختلاف‌ الوجوه‌ المذكوره‌ في‌ مناط‌ حجيه‌ الروايه، من‌ كونه‌ مطلق‌ الوثوق‌ الشخصي‌ بصدور الروايه‌ عن‌ الامام(ع) ولو من‌ الخارج‌ او كونه‌ الوثوق‌ الحاصل‌ من‌ نفس‌ الروايه‌ باعتبار المزايا الداخليه، لامطلق‌ الوثوق‌ ولو من‌ الخارج‌ او كونه‌ الوثوق‌ النوعي‌ الناشي‌ عن‌ الامور الداخليّه‌ كالظنون‌ الرجاليّه‌ المعموله‌ في‌ تمييز المشتركات‌ و تحصيل‌ عداله‌ الراوي‌ و وثاقته‌ او مطلق‌ الوثوق‌ النوعي‌ و لو من‌ الخارج، اما مطلقاً او بشرط‌ عدم‌ قيام‌ ظن‌ فعلي‌ علي‌ الخلاف...9

‌و موضوع‌ سخن‌ گاه‌ در جابر بودن‌ ظن‌ يا موهن‌ بودن‌ آن‌ براي‌ سند است‌ و گاه‌ در جابر بودن‌ و موهن‌ بودن‌ آن‌ براي‌ دلالت. اما درباره‌ جابر بودن‌ و موهن‌ بودن‌ ظن‌ براي‌ سند روايت‌ اجمال‌ سخن‌ در آن‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ حقيقت‌ با توجه‌ به‌ مباني‌ مختلفي‌ كه‌ در باب‌ حجّيت‌ روايت‌ است، تفاوت‌ مي‌يابد (مباني‌ از اين‌ دست‌ است):

1- مبناي‌ حجّيت‌ روايت، مطلق‌ وثوق‌ شخصي‌ به‌ صدور روايت‌ از امام(ع) باشد؛ گرچه‌ اين‌ وثوق‌ از خارج‌ از روايت‌ پديد آيد؛

2- مبناي‌ حجّيت‌ روايت، وثوقي‌ باشد كه‌ از خود روايت‌ با توجه‌ به‌ مزاياي‌ داخلي‌ روايت‌ به‌ دست‌ مي‌آيد، نه‌ مطلق‌ وثوق؛ گرچه‌ از خارج‌ روايت‌ باشد؛

3- مبناي‌ حجّيت‌ روايت، وثوق‌ نوعيي‌ باشد كه‌ از امور داخلي‌ حاصل‌ مي‌شود؛ چون‌ ظنون‌ رجالي، كه‌ در تمييز مشتركات‌ و تحصيل‌ عدالت‌ و وثاقت‌ راوي‌ به‌ كار گرفته‌ مي‌شود؛

4- مبناي‌ حجّيت‌ روايت، مطلق‌ وثوق‌ نوعي‌ باشد؛ گرچه‌ از خارج‌ از حديث‌ پديد آيد؛ چه‌ به‌ طور مطلق‌ و چه‌ مشروط‌ به‌ عدم‌ قيام‌ ظن‌ فعلي‌ بر خلاف‌ آن... .

‌آنگاه‌ ايشان‌ بحث‌ را بر پايهِ‌ تك‌ تك‌ مباني‌ گذشته‌ بررسي‌ مي‌كند و سپس‌ مي‌فرمايد:

‌و حيث‌ ان‌ التحقيق‌ هو الاحتمال‌ الرابع‌ و هو كون‌ مدار الحجيّه‌ علي‌ مجرد الوثوق‌ النوعي‌ بالصدور ولو من‌ الخارج‌ من‌ دون‌ اناطه‌ بعدم‌ قيام‌ الظن‌ الفعلي‌ علي‌ الخلاف‌ كما تقدم‌ في‌ مبحث‌ حجيه‌ خبر الواحد، فلا يقدح‌ في‌ حجيته‌ قيام‌ الظن‌ الفعلي‌ علي‌ الخلاف‌ الاّ اذا فرض‌ كشفه‌ عن‌ خلل‌ فيه‌ يوجب‌ ارتفاع‌ الوثوق‌ النوعي.

‌و من‌ هذا البيان‌ ظهر عدم‌ الاحتياج‌ الي‌ القواعد الرجاليه‌ المعموله‌ في‌ تصحيح‌ الاخبار. فانّ الاحتياج‌ اليها انما هو علي‌ القول‌ بتخصيص‌ الوثوق‌ الفعلي‌ او النوعي‌ بالوثوق‌ الناشي‌ من‌ المزايا الداخليه‌ والا فعلَي‌ المختار من‌ كفايه‌ مطلق‌ الوثوق‌ النوعي‌ و لو من‌ الخارج‌ كالشهره‌ الفتوائيه‌ الاستناديه‌ لا يحتاج‌ الي‌ اعمال‌ القواعد الرجاليه؛ كما انه‌ باعراض‌ المشهور عنه‌ لابد من‌ طرحه‌ و لو كان‌ في‌ نفسه‌ صحيحاً و كان‌ رواته‌ جميعاً من‌ مزكّاه‌ بتزكيه‌ العدلين؛ لانّ اعراض‌ المشهور عن‌ مثله‌ يكشف‌ لا محاله‌ عن‌ خلل‌ في‌ سنده‌ موجب‌ لارتفاع‌ الوثوق‌ عنه‌ و من‌ هذه‌ الجهه‌ اشتهر بينهم‌ بأن‌ الخبر كلما ازداد صحه‌ ازداد باعراض‌ المشهور عنه‌ وهناً...

‌و چون‌ تحقيق‌ همان‌ مبناي‌ چهارم‌ است؛ يعني‌ ملاك‌ حجّيت‌ همان‌ مجرد وثوق‌ نوعي‌ به‌ صدور است، گرچه‌ اين‌ وثوق‌ از خارج‌ از حديث‌ به‌ دست‌ آيد، و مشروط‌ به‌ عدم‌ قيام‌ ظن‌ فعلي‌ بر خلاف‌ هم‌ نيست‌ - همان‌ گونه‌ كه‌ در مبحث‌ حجّيت‌ خبر واحد گذشت‌ - بنابراين‌ قيام‌ ظن‌ فعلي بر خلاف، ضرري‌ به‌ حجّيت‌ روايت‌ نمي‌زند؛ مگر در اين‌ فرض‌ كه‌ ظن‌ فعلي‌ بر خلاف، كاشف‌ از نقصي‌ در روايت‌ باشد، كه‌ وثوق‌ نوعي‌ را از بين‌ ببرد.

‌و با اين‌ بيان‌ واضح‌ گشت‌ كه‌ نيازي‌ به‌ قواعد رجالي‌ كه‌ براي‌ تصحيح‌ روايت‌ به‌ كار گرفته‌ مي‌شود نيست؛ چرا كه‌ نياز به‌ قواعد رجالي، تنها بر پايهِ‌ مقيد ساختن‌ وثوق‌ فعلي‌ يا نوعي‌ به‌ وثوقي‌ است‌ كه‌ از مزاياي‌ داخلي‌ نشأ‌ت‌ گرفته‌ باشد؛ وگرنه‌ بر پايهِ‌ مباني‌ مختار ما، كه‌ همان‌ كفايت‌ مطلق‌ وثوق‌ نوعي‌ است، گرچه‌ از خارج‌ از حديث‌ باشد - چون‌ شهرت‌ فتوايي‌ كه‌ مستند به‌ روايت‌ باشد - ديگر نيازي‌ به‌ اعمال‌ قواعد رجالي‌ نيست.

‌همان‌ گونه‌ كه‌ روشن‌ گشت، با اعراض‌ مشهور از حديث، لازم‌ است‌ حديث‌ را طرح‌ كرد؛ گرچه‌ خود حديث‌ صحيح‌ باشد و راويانش‌ همه‌ از سوي‌ دو عادل‌ تزكيه‌ شده‌ باشند؛ چرا كه‌ اعراض‌ مشهور از چنين‌ حديثي، كشف‌ مي‌كند كه‌ خللي‌ در سند حديث‌ است‌ كه‌ ايجاب‌ كرده‌ وثوق‌ به‌ حديث‌ از بين‌ برود. و از همين‌ رو در ميان‌ عالمان‌ مشهور شده‌ است‌ كه‌ خبر هرچه‌ صحتش‌ بيشتر باشد، با اعراض‌ مشهور از آن، وهن‌ و ضعفش‌ بيشتر مي‌گردد...

‌همچنين‌ محقق‌ عراقي‌ مي‌نويسد:

‌ثم‌ ان‌ الثقه‌ في‌ ذلك‌ الاخبار و ان‌ كانت‌ ظاهره‌ في‌ العداله‌ بل‌ اعلي‌ درجتها ولكن‌ يمكن‌ دعوي‌ عدم‌ اعتبار وصف‌ العداله‌ في‌ الراوي‌ في‌ حجيه‌ روايته‌ و انّ مدار الحجيه‌ انما كان‌ علي‌ حيث‌ الوثوق‌ في‌ نقل‌ الروايه‌ بنحو يضعف‌ فيه‌ احتمال‌ الكذب‌ بحيث‌ لا يعتني‌ به‌ العقلاء. و انّ التعبير بالمأ‌مونيه‌ في‌ الدين‌ و الدنيا انما هو من‌ جهت‌ كونه‌ ملزوماً للوثاقه‌ في‌ الحديث، لا من‌ جهه‌ مدخليه‌ لخصوصيه‌ المأ‌مونيته‌ في‌ الدين‌ في‌ الراوي‌ في‌ حجّيّه‌ روايته.10

‌ثقه‌ در روايات‌ حجّيت‌ خبر واحد، گرچه‌ ظهور در عدالت‌ راوي، بلكه‌ بالاترين‌ درجه‌ عدالت‌ دارد، ولي‌ ممكن‌ است‌ بگوييم‌ كه‌ وصف‌ عدالت‌ در راوي‌ براي‌ حجّيت‌ روايت‌ او معتبر نيست‌ و ملاك‌ حجّيت‌ تنها بر پايهِ‌ وثوق‌ در نقل‌ روايت‌ است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ احتمال‌ كذب‌ روايت‌ به‌ درجه‌اي‌ ضعيف‌ باشد كه‌ عقلا به‌ آن‌ توجهي‌ نكنند. و نيز تعبير به‌ مأ‌مونيت‌ در دين‌ و دنيا، تنها از اين‌ جهت‌ است‌ كه‌ لازمه‌اش‌ وثوق‌ به‌ حديث‌ است، نه‌ از اين‌ جهت‌ كه‌ مأ‌مونيت‌ راوي‌ در حجّيت‌ روايت‌ او خصوصيت‌ داشته‌ باشد.

همچنين‌ مي‌نويسد:

‌و من‌ ذلك‌ تري‌ بناء الا‌صحاب‌ رضوان‌ اللّه‌ عليهم‌ علي‌ العمل‌ بالخبر الموثوق‌ به‌ ولو من‌ غير الثقه‌ اذا علموا بأن‌ الراوي‌ سديد في‌ نقل‌ الروايه‌ و متحرز عن‌ الكذب‌ و كان‌ ممن‌ لا يطعن‌ في‌ روايته‌ و ان‌ كان‌ مخطئاً في‌ اعتقاده‌ و سالكاً غير الطريقه‌ المستقيمه...

‌فأن‌ ذلك‌ شاهد صدق‌ لما ذكرنا من‌ ان‌ مدار الحجيه‌ عندهم‌ هو مجرد كون‌ الخبر موثوق‌ الصدور عن‌ النبي(ص) او الائمه‌ بنحو يضعف‌ فيه‌ احتمال‌ الكذب‌ ضعفاً لايعتني به‌ العقلاء بنحو يعد المعتني‌ به‌ من‌ الوسواسين؛ لا لانّ مدار الحجيه‌ عندهم‌ علي‌ عداله‌ الراوي.

‌و حيئنذٍ فلا اشكال‌ في‌ دلاله‌ تلك‌ الا‌خبار علي‌ حجيه‌ خبر الموثوق‌ به‌ صدوراً او مضموناً كما يدل‌ علي‌ الا‌ول‌ الترجيح‌ بالشهره‌ و الشذوذ و بعداله‌ الراوي‌ و وثاقته‌ و علي‌ الثاني‌ الترجيح‌ بموافقه‌ الكتاب‌ و مخالفه‌ العامه.11

‌و از اين‌ روست‌ كه‌ مي‌بيني‌ بناي‌ اصحاب‌ رضوان‌ اللّه‌ تعالي‌ عليهم‌ بر عمل‌ به‌ خبر موثوق‌ به‌ است؛ گرچه‌ راوي‌ آن‌ شيعه‌ نباشد؛ اگر بدانند كه‌ راوي‌ در نقل‌ روايت‌ استوار است‌ و از دروغ‌ پرهيز دارد و روايتش‌ خدشه‌ ندارد؛ گرچه‌ از نظر عقيدتي‌ منحرف‌ باشد و غير راه‌ مستقيم‌ را بپيمايد...

‌اين‌ خود شاهد درستي‌ است‌ براي‌ آنچه‌ ذكر كرديم، كه‌ ملاك‌ حجّيت‌ نزد عالمان، همان‌ صرف‌ موثوق‌ الصدور بودن‌ خبر از پيامبر(ص) يا امامان(ع) است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ احتمال‌ كذب‌ در آن‌ به‌ حدّي‌ ضعيف‌ باشد كه‌ عقلا به‌ آن‌ اعتنايي‌ نكنند؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ اعتناي‌ به‌ احتمال‌ كذب، وسوسه‌ محسوب‌ شود. ملاك، موثوق‌ الصدور بودن‌ است، نه‌ اين‌ كه‌ ملاك‌ عدالت‌ راوي‌ باشد.

‌و بنابراين‌ در دلالت‌ مجموعهِ‌ روايات‌ بر حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ شكي‌ نيست؛ چه‌ وثوق‌ از حيث‌ صدور باشد، چه‌ از حيث‌ مضمون؛ همان‌ گونه‌ كه‌ ترجيح‌ به‌ شهرت‌ و شذوذ و ترجيح‌ به‌ عدالت‌ و وثاقت‌ راوي‌ بر وثوق‌ صدوري‌ و ترجيح‌ به‌ موافقت‌ كتاب‌ و مخالفت‌ عامه‌ بر وثوق‌ مضموني‌ دلالت‌ دارد.

‌محقق‌ اصفهاني‌

‌حاج‌ شيخ‌ محمد حسين‌ اصفهاني‌ (كمپاني) مي‌نويسد:

‌و اما الكلام‌ من‌ حيث‌ الجابريه‌ و الموهنيّه: فمجمل‌ القول‌ اما في‌ الجابريه، فبان‌ دليل‌ حجيه‌ الخبر حيث‌ دل‌ علي‌ حجيه‌ الخبر الموثوق‌ بصدوره. فاذا حصل‌ الوثوق‌ بصدور الخبر ولو من‌ طريق‌ غير معتبر، فقد تحقّق‌ موضوع‌ الحكم‌ وجداناً قهراً فيعمه‌ دليل‌ الحجيه...12

‌سخن‌ درباره‌ جابريت‌ و موهنيت‌ به‌ اجمال‌ چنين‌ است: اما در بارهِ‌ جابر بودن، چون‌ دليل‌ حجّيت‌ خبر واحد، دلالت‌ بر حجّيت‌ خبر موثوق‌ الصدور مي‌كند؛ بنابراين‌ اگر وثوق‌ به‌ صدور خبر پديد آيد، گرچه‌ از راه‌ غير معتبر باشد، موضوع‌ حكم‌ وجداناً و قهراً فراهم‌ شده‌ است؛ در نتيجه‌ دليل‌ حجّيت‌ خبر واحد شامل‌ آن‌ مي‌گردد.

‌ايشان‌ در ادامه‌ مي‌نويسد:

‌مع‌ انّ الاعتبار بتحقّق‌ الخبر الموثوق‌ به‌ عندنا.

‌در ارتباط‌ با گفتار مرحوم‌ اصفهاني، تذكر اين‌ نكته‌ ضروري‌ است:

‌ايشان‌ بر اين‌ باور است‌ كه‌ وثوق‌ به‌ خبر بايد براي‌ خود ما پديد آيد و صرف‌ حصول‌ براي‌ ديگران‌ كافي‌ نيست‌ (دقت‌ شود)؛ ولي‌ در هر حال‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ را پذيرفته‌اند.

‌آيه‌ اللّه‌ العظمي حكيم(ره)

‌آيه‌ اللّه‌ العظمي سيد محسن‌ حكيم(ره) مي‌نويسد:

‌المحتمل‌ بدواً في‌ ادّله‌ الحجيّه‌ ا‌حد امور ثلاثه:

‌الا‌ول: حجيه‌ الخبر المظنون‌ بصدوره‌ بالنظر الي‌ نفس‌ السند؛ مثل‌ كون‌ الراوي‌ ممن‌ يظن‌ بصدقه؛

‌الثاني: حجيه‌ مظنون‌ الصدور ولو بالنظر الي‌ ما هو خارج‌ عن‌ السند؛ مثل‌ عمل‌ الا‌صحاب‌ به‌ و اعتماد هم‌ عليه؛

‌الثالث: حجيه‌ ما هو اعمّ من‌ ذلك‌ و ما هو مظنون‌ الصحه‌ و مطابقه‌ مؤ‌دّاه‌ للواقع‌ ولو بالنظر الي‌ الخارج؛ كما لو كان‌ الخبر موافقاً لفتوي‌ المشهور و ان‌ لم‌ يعتمدوا عليه‌ كخبرالدعائم‌ و الرضوي‌ و نحوهما. و ظاهر المصنّف‌ استظهار الثالث‌ من‌ ادله‌ الحجيه‌ و لا يخلو من‌ تأ‌مّل. بل‌ المتيقن‌ هو الا‌وّل‌ و ان‌ كان‌ الثاني‌ ا‌ظهر.13

‌آنچه‌ در ادلهِ‌ حجّيت‌ خبر واحد در ابتدا به‌ ذهن‌ مي‌رسد، يكي‌ از سه‌ امر است:

1- حجّيت‌ خبري‌ كه‌ با توجه‌ به‌ سند مظنون‌ الصدور است؛ مثل‌ اين‌ كه‌ راوي‌ از كساني‌ باشد كه‌ ظن‌ به‌ صدق‌ او مي‌رود؛

2- حجّيت‌ خبر مظنون‌ الصدور، گرچه‌ اين‌ ظن‌ به‌ صدور با توجه‌ به‌ چيزي‌ باشد كه‌ از سند بيرون‌ است؛ مانند عمل‌ اصحاب‌ به‌ خبر و اعتماد اصحاب‌ به‌ خبر؛

3- حجّيت‌ خبر، اعم‌ از دو قسم‌ بالا و خبري‌ كه‌ ظن‌ به‌ صحّت‌ و مطابقت‌ مفاد آن‌ با واقع‌ باشد، گرچه‌ با توجه‌ به‌ قرائن‌ بيروني، مثل‌ اين‌ كه‌ خبر موافق‌ با فتواي‌ مشهور باشد، گرچه‌ اعتماد مشهور به‌ خبر ثابت‌ نباشد، مانند خبر دعائم‌ و فقه‌ الرضا و مانند آن. و ظاهر مصنف‌ (يعني‌ صاحب‌ كفايه) استظهار احتمال‌ سوم‌ از ادلهِ‌ حجّيت‌ خبر واحد است‌ و اين‌ استظهار خالي‌ از تأ‌مل‌ نيست؛ بلكه‌ قدر متيقن‌ احتمال‌ اول‌ است؛ گرچه‌ احتمال‌ دوم‌ ظاهرتر است.

‌گفتني‌ است، ما در نقل‌ كلمات‌ عالمان، راه‌ اختصار را پيموديم‌ و از نقل‌ كلمات‌ ديگران‌ خودداري‌ كرديم. البته‌ در صورتي‌ كه‌ احساس‌ ضرورت‌ شود، هم‌ بخش‌هاي‌ ديگري‌ از كلمات‌ اعلام‌ را مي‌آوريم‌ و هم‌ استدلالي‌ و برهاني‌ وارد بحث‌ مي‌شويم‌ و درستي‌ مبناي‌ عالمان‌ شيعه‌ را به‌ اثبات‌ مي‌رسانيم.

‌نقد برخورد شديد كتاب‌ مشرعه‌ با روايات‌ مهدويّت‌

‌در اين‌ بخش‌ مي‌بينيم‌ كه‌ مؤ‌لف‌ مشرعه‌ بحارالا‌نوار چه‌ اندازه‌ از روايات‌ سه‌ جلد مهدويت‌ (جلدهاي‌ 51 و 52 و 53) را در بحارالانوار معتبر مي‌داند و آنگاه‌ به‌ برخي‌ از مناقشه‌هاي‌ محتوايي‌ ايشان‌ مي‌پردازيم.

‌ما بر اين‌ باوريم‌ كه‌ يك‌ نگاه‌ كوتاه‌ به‌ آنچه‌ در مشرعه‌ آمده‌ - با توجه‌ به‌ آنچه‌ از مباني‌ فقيهان‌ شيعه‌ آورديم‌ - ما را به‌ اعتبار اكثر روايات‌ بحارالا‌نوار مي‌رساند. شما هم‌ بخوانيد و داوري‌ كنيد:

‌ايشان‌ از مجموع‌ 409 روايت‌ در هفده‌ باب‌ از جلد 51 بحارالانوار، تنها حدود 38 روايت‌ را معتبر مي‌داند و نيز از مجموع‌ 634 روايت‌ در باب‌هاي‌ 18 تا 37 از جلد 52 بحارالانوار، تنها حدود 49 روايت‌ را معتبر مي‌شناسد و از مجموع‌ 193 روايت‌ در باب‌هاي‌ 28 تا 31 از جلد 53 بحارالانوار، تنها حدود سه‌ روايت‌ را معتبر مي‌داند؛ و بدين‌ شكل‌ از مجموع‌ هزارو دويست‌ و سي‌ و شش‌ روايت‌ مهدويت، تنها حدود نود روايت‌ را معتبر و قابل‌ اعتماد معرفي‌ مي‌كند. تازه‌ در برخي‌ از اين‌ 90 روايت‌ نيز مناقشات‌ دلالي‌ و محتوايي‌ دارد؛ كه‌ در نتيجه‌ شايد حدود هفتاد يا هشتاد روايت‌ از ديدگاه‌ ايشان‌ مقبول‌ باشد.

‌آنگاه‌ ايشان‌ شكوه‌ مي‌كنند كه‌ روايات‌ مهدويّت‌ اكثر مسائل‌ مربوط‌ به‌ حضرت‌ و حكومتشان‌ را بازگو نمي‌كند و با توجه‌ به‌ اجمالي‌ كه‌ در روايات‌ است، نفي‌ و اثبات‌ چيزي‌ ممكن‌ نيست‌ و بايد علم‌ آن‌ را به‌ خداوند واگذار كرد. بنگريد! جدّاً شگفت‌انگيز است!

‌ايشان‌ مي‌نويسد:

‌والحق‌ ان‌ الروايات‌ الوارده‌ في‌ حق‌ المهدي(ع) و خروجه‌ و ملكه‌ لم‌ تبيّن‌ جميع‌ ما يتعلّق‌ به(ع) و لاا‌كثرها؛ و مع‌ اجمالها لا طريق‌ الي‌ النفي‌ و الاثبات؛ و اللازم‌ ايكال‌ علمها الي‌ اللّه‌ تعالي‌ - حشرنا معه و عجل‌ اللّه‌ تعالي‌ فرجه‌ - .14

‌باز مي‌نويسد:

‌و خلاصه‌ الكلام‌ انّ مدّه‌ حكومه‌ المهدي‌ و كيفيّتها و تعيين‌ عدد الراجعين‌ و حالاتهم‌ و كيفيّه‌ رجوع‌ الامام‌ و بقاء عمره‌ و وضع‌ الناس‌ في‌ هذه‌ الدوره‌ و بقاء الانسان‌ بعد المهدي‌ و هل‌ له‌ خلفاء غيرالائمه‌ و ما مقامهم‌ و هل‌ الرجعه‌ تدوم‌ بعد وفاته(ع) امور مهمّه؛ لكن‌ لا دليل‌ عندنا علي‌ ا‌حد منها و لا سبيل‌ اليه.15

‌از مجموع‌ يك‌ هزارو دويست‌ و سي‌ و شش‌ روايت، كه‌ اكثر آن‌ مثل‌ اشك‌ چشم‌ است، در نظر ايشان‌ تنها 90 روايت‌ اعتبار سندي‌ لازم‌ را دارد؛ علاوه‌ بر آن‌ كه‌ از ديدگاه‌ فردي‌ و شخصي‌ ايشان، تعدادي‌ از اين‌ روايات‌ معتبر هم‌ مشكل‌ محتوايي‌ و دلالي‌ دارد. بنابراين‌ ما مي‌مانيم‌ و حدود 80 روايت؛ و با اين‌ مجموعه‌ كم‌ از روايات‌ نمي‌توانيم‌ مسايل‌ مربوط‌ به‌ مهدويت‌ را به‌ دست‌ آوريم. فعلي‌ الاسلام‌ السلام. آيا تنها راه‌ پذيرش‌ روايات، همان‌ اعتبار سندي‌ است‌ و راه‌هاي‌ اعتبار يابي‌ روايات‌ همه‌ بسته‌ شده‌ است؛ معاضدت‌هاي‌ روايي‌ و قراين‌ وثوق‌ آور همه‌ از بين‌ رفته‌ است‌ و اين‌گونه‌ بايد بر روايات‌ شيعه‌ چوب‌ حراج‌ زد؟!

‌آيا اين‌ مصداق‌ گفتار حضرت‌ اميرالمؤ‌منين(ع) نيست‌ كه‌ فرمود: <يذرو الروايات‌ ذروالريح‌ الهشيم. آن‌ گونه‌ كه‌ باد گياهان‌ خشك‌ شده‌ را مي‌پراكند، او نيز روايات‌ را مي‌پراكند.>؟16

‌آيا اين‌ سخت‌گيري‌ در پذيرش‌ روايات، همان‌ نيست‌ كه‌ مرحوم‌ وحيد بهبهاني‌ با آن‌ مبارزه‌ كرده‌ است.

روايات‌ را اين‌گونه‌ طرد و نفي‌ كنيم؛ آنگاه‌ عزا بگيريم‌ كه‌ اين‌ تعداد كم، مشكل‌ ما را در مسايل‌ مربوط‌ به‌ مهدويّت‌ حل‌ نمي‌كند و براي‌ ما راهگشا نيست؛ و در نتيجه‌ بايد آنها را بوسيد و در بسته‌ به‌ خداوند واگذار كرد؟

‌ما هم، به‌ سخت‌گيري‌ ايشان‌ در پذيرش‌ روايات‌ تن‌ نمي‌دهيم‌ و هم، طرد محتوايي‌ روايات‌ را، كه‌ نظر فردي‌ و شخصي‌ پشتوانه‌ آن‌ است، نمي‌پذيريم.

‌بايد در برابر روايات‌ زانو زد و در آنها تأ‌مل‌ كرد و به‌ مفاد صحيح‌ آنها راه‌ يافت. اين‌ كار فقيه‌ در دين‌ است؛ نه‌ نفي‌ گستردهِ‌ روايات‌ و طرد ذوقي‌ و شخصي‌ مفاد آنها.

‌جالب‌تر اين‌جاست‌ كه‌ باز نويسنده‌ محترم‌ مشرعه، پس‌ از زدن‌ چوب‌ حراج‌ بر روايات‌ و نفي‌ اعتبار اكثر آنها، اشكال‌ مي‌كند كه‌ چرا خداوند و پيامبر و امامان(ع) و به‌ ويژه‌ امامان‌ اخير و شخص‌ حضرت‌ مهدي(ع) مجموعه‌اي‌ را تدوين‌ نكردند كه‌ اصول‌ و معارف‌ و احكام‌ ديني‌ را براي‌ ما بازگو كند.

كمترين‌ سخن‌ ما با ايشان‌ اين‌ است‌ كه: شما از آنچه‌ پيامبر و امامان‌ براي‌ ما گذاشته‌اند، فاصله‌ مي‌گيريد؛ آنگاه‌ ابراز نياز مي‌كنيد. آنان‌ اين‌ مجموعه‌ روايات‌ را براي‌ فقيهان‌ ما آماده‌ ساخته‌اند، و فقيهان‌ و كارشناسان‌ دين‌ بايد از اين‌ مجموعه‌ بهره‌ گيرند.

بنگريد متن‌ سخن‌ نويسنده‌ مشرعه‌ را، كه‌ جدّاً شگفت‌انگيز است. ايشان‌ در اين‌ باره‌ كه‌ انتفاع‌ ما از امام‌ در زمان‌ غيبت، به‌ چه‌ شكلي‌ است‌ و اين‌ كه‌ انتفاع‌ در امور ديني‌ نيست، مي‌نويسد:

‌فان‌ قلت: نعم‌ لكن‌ لِمَ يأ‌ذن‌ اللّه‌ لبعض‌ الخواص‌ في‌ لقاء الامام(ع) في‌ الانتفاع‌ منه‌ في‌ تكميل‌ الفقه‌ المشحون‌ بالاستنباطات‌ الخاطئه‌.

‌قلت: هذا الايراد لا يخص‌ الامام‌ الغائب(ع)؛ بل‌ الا‌ئمه‌ الثلاثه‌ قبله‌ (الجواد و الهادي‌ و العسكري(عليهم‌السلا‌م) ايضاً لم‌ يقوموا باكمال‌ الفقه‌ مع‌ كونهم‌ بين‌ الناس. بل‌ هذا السؤ‌ال‌ يتجه‌ الي‌ اللّه‌ بأ‌نه‌ كما ا‌نزل‌ القرآن‌ لِمَ لم‌ ينزل‌ كتاباً جامعاً لجميع‌ الا‌صول‌ و المعارف‌ الاسلاميه‌ والاحكام‌ الفرعيه‌ و قواعدها؟ ا‌و لِمَ لم‌ يأ‌مر نبيّه‌ بتدوين‌ ذلك‌ او ا‌وصيائه.

‌و ا‌مّا الجامعه، فهي‌ اولاً: غير حاويه لجميع‌ الا‌حكام‌ جزماً و ان‌ كان‌ فيها ارش‌ الخدش‌ و ثانياً: انه‌ بقي‌ عندهم‌ و لم‌ يؤدوها، حتي‌ في‌ سنه‌ 260 قبل‌ فوت‌ العسكري‌ بأ‌شهر الي‌ الشيعه‌. فمن‌ كل‌ ذلك‌ يعلم‌ ان‌ مشيه‌ اللّه‌ تعالي‌ جاريه‌ علي‌ الوضع‌ الموجود ولسنا شركاء له‌ تعالي‌ في‌ الربوبيّه‌ و امر التكوين‌ و التشريع، بل‌ عباد مقهورون‌ مطيعون‌ و ما اوتينا من‌ العلم‌ الا قليلاً.17

‌اگر اشكال‌ كني: چرا خداوند به‌ برخي‌ از خواص‌ شيعه‌ اجازه‌ ديدار با امام‌ مهدي(ع) نداد، تا آنان‌ از امام(ع) در ارتباط‌ با تكميل‌ اين‌ فقه، كه‌ پر از استنباط‌هاي‌ خطاست، بهره‌مند گردند.

‌در جواب‌ گويم: اين‌ ايراد تنها در ارتباط‌ با امام‌ زمان(ع) مطرح‌ نيست؛ بلكه‌ سه‌ امام‌ قبل‌ از حضرت‌ مهدي(ع) نيز اين‌ فقه‌ را كامل‌ نكردند؛ با اين‌ كه‌ در ميان‌ مردم‌ بودند. بالاتر اين‌ كه، اين‌ سؤ‌ال‌ به‌ خداوند متوجه‌ مي‌شود: چرا همان‌ گونه‌ كه‌ قرآن‌ را نازل‌ فرمود، كتابي‌ كه‌ جامع‌ همه‌ اصول‌ و معارف‌ و احكام‌ و قواعد آن‌ باشد، فرو نفرستاد؟ يا چرا پيامبرش‌ را مأ‌مور نساخت‌ كه‌ چنين‌ كتاب‌ جامعي‌ را تدوين‌ كند؟ و نيز چرا به‌ اوصياي‌ پيامبر دستور تدوين‌ چنين‌ كتابي‌ را نداد؟

‌و اما جامعه‌ (كتابي‌ كه‌ نزد امامان(ع) بوده‌ است) اولاً: قطعاً همه‌ احكام‌ را ندارد؛ گرچه‌ ارش‌ خدش‌ در آن‌ باشد و ثانياً: اين‌ جامعه‌ هم‌ نزد خود امامان(ع) ماند و آن‌ را تا سال‌ 260؛ يعني‌ قبل‌ از فوت‌ (شهادت) امام‌ عسكري(ع)، در اختيار شيعه‌ قرار ندادند.

‌از همه‌ اينها مي‌فهميم‌ كه‌ خواست‌ خدا بر وضع‌ موجود و جاري‌ بوده‌ است‌ و ماهم‌ كه‌ شريك‌ و همتاي‌ خدا در تربيت، تكوين‌ و تشريع‌ نيستيم. ما بندگان‌ محكوم‌ و مطيع‌ هستيم‌ و تنها بهره‌ كمي‌ از علم‌ و دانش‌ داريم.

‌ما تنها يك‌ جمله‌ در پاسخ‌ به‌ اين‌ ايراد مي‌آوريم‌ (دقت‌ شود كه‌ ايشان‌ در <ان‌ قلت> اشكال‌ كرده‌ است‌ و در <قلت> ايراد را پذيرفته‌ و كاملتر كرده‌ است. البته‌ در پايان‌ آورده‌ است‌ كه‌ ما بنده‌ايم‌ و دانشمان‌ محدود است‌ و اين‌ حرفها را نمي‌فهميم.):

‌دوستي‌ مي‌گفت: بعضي‌ از عالمان‌ در حرف‌ و موضوعي‌ كه‌ مطرح‌ مي‌شود، هنگامي‌ كه‌ روايت‌ در بحث‌ كم‌ است، مي‌گويند: كاش‌ امامان‌ شيعه(ع) در اين‌ باب‌ مطلبي‌ مي‌فرمودند و كاش‌ رواياتي‌ مي‌رسيد! ولي‌ وقتي‌ عملكرد و نظر همين‌ دسته‌ از عالمان‌ را در فروعي‌ كه‌ روايات‌ بسيار رسيده‌ است‌ مي‌نگريم، مي‌بينيم‌ در آنجا هم‌ نمي‌توانند از روايات‌ خوب‌ بهره‌مند شوند؛ به‌ پاي‌ سند يا دلالت‌ روايات‌ مي‌پيچند و آنها را از كار مي‌اندازند. اين‌ دوست‌ ما مي‌گفت: ظاهراً روش‌ اين‌ دسته‌ از عالمان‌ در استنباط‌ و بهره‌ مندي‌ از روايات‌ مشكل‌ دارد؛ نه‌ كار و گفتار امامان(ع).

‌حال‌ وضعيت‌ اين‌ اشكال‌ و تأ‌ييد گستردهِ‌ شما از آن، مثل‌ داستان‌ اين‌ دسته‌ از عالمان‌ است. شما با توجه‌ به‌ اعتبار سندي محض،‌ اكثريت‌ روايات‌ شيعه‌ را از اعتبار مي‌اندازيد؛ آنگاه‌ مي‌فرماييد: چرا امامان‌ در باب‌ اين‌ معارف، اصول‌ و احكام‌ رواياتي‌ ندارند؟

‌چرا شما ميراث‌ فرهنگي‌ شيعه‌ و روايات‌ امامان(ع) را بي‌ جهت‌ از اعتبار مي‌اندازيد و چوب‌ حراج‌ بر سرمايه‌ شيعه‌ مي‌زنيد؛ آنگاه‌ مطالبه‌ روايت‌ مي‌كنيد و خدا و پيامبر و امام‌ را زير سؤ‌ال‌ مي‌بريد، كه‌ چرا چنين‌ كتاب‌ جامعي‌ كه‌ مشكل‌ شما را حل‌ كند، در اختيار شما نگذاشته‌اند؟

اگر به‌ گفتار عالمان‌ شيعه، از وحيد بهبهاني‌ گرفته‌ تا ديگران، بنگريد و در آن‌ به‌ دقت‌ غور كنيد، مي‌بينيد كه‌ اين‌ مجموعه‌ روايات‌ شيعه‌ از اعتبار مطلوبي‌ برخوردار است‌ و نياز شيعه‌ را به حمد الله‌ تا كنون‌ حل‌ كرده‌ و در آينده‌ هم‌ به‌ دست‌ تواناي‌ فقيهان‌ شيعه‌ حل‌ خواهد كرد.

گفتني‌ است، از كجا جزم‌ پيدا كرده‌ايد كه‌ در كتاب‌ جامعه‌ همهِ احكام‌ نيامده‌ است؟‌ مگر تعبير اينكه‌ حتي‌ ارش‌ خدش‌ در آن‌ آمده، گوياي‌ حضور همه‌ احكام‌ در آن‌ نيست؟ البته‌ اين‌ كه‌ چه‌ كسي‌ و چگونه‌ مي‌تواند همه‌ احكام‌ را از آن‌ استنباط‌ كند، خود جاي‌ بحث‌ دارد.

ما در پايان‌ باز توصيه‌ مي‌كنيم‌ كه‌ كلام‌ وحيد بهبهاني‌ - قدّس‌ سرّه‌ - مورد توجّه‌ قرار گيرد. مطالعه‌ كتاب‌ <الفوائد الحائريه> و <الرسائل‌ الاصوليه> ايشان‌ مورد تأ‌كيد ماست. در ضمن‌ از هر گونه‌ نقد عالمانه‌ در اين‌ زمينه‌ استقبال‌ مي‌كنيم. و از طرفداران‌ حجّيت‌ خبر موثوق‌ به‌ مي‌خواهيم‌ كه‌ در تبيين‌ اين‌ مبناي‌ مقبول‌ و دفاع‌ از آن‌ احساس‌ وظيفه‌ كنند.

‌در ادامهِ‌ نقد، از روايات‌ معتبري‌ كه‌ مورد مناقشه‌ دلالي‌ قرار گرفته، دفاع‌ مي‌كنيم:

‌الف) دفاع‌ از عدم‌ پذيرش‌ توبه، هنگامي‌ كه‌ امام‌ دست‌ به‌ شمشير مي‌برد؛

‌ب) ردّ استبعاد دربارهِ‌ ايمان‌ آوردن‌ همه‌ مردم؛

‌پ) ردّ استبعاد صلح‌ و آشتي‌ حيوانات؛

‌ت) ردّ استبعاد از كوتاهي‌ زمان‌ حكومت‌ امام؛

‌ث) ردّ استبعاد از كشتن‌ كساني‌ كه‌ به‌ قتل‌ امام‌ حسين(ع) راضي‌ هستند؛

‌ج) دفاع‌ از بعضي‌ وجوه‌ عدم‌ ذكر نام‌ مخصوص‌ حضرت.

‌ادامه‌ دارد

------------------

پي نوشت ها:

1. الفوائد الحائريه، ص‌ 224.

2. مقدمه‌ معتبر، ج‌ 1، ص‌ 29.

3. مصباح‌ الفقيه، كتاب‌ الصلاه، ص‌ 12.

4. حاشيه‌ بر رسائل، ص‌ 70.

5. فوائد الاصول، ج‌ 3، ص‌ 67.

6. همان، ج‌ 3، ص‌ 83.

7. همان، ج‌ 3، ص‌ 77.

8. معجم‌ رجال‌ الحديث، ج‌ 1، ص‌ 81.

9. نهايه‌الافكار، ج‌ 3، ص‌ 184 تا 186.

10. همان، ج‌ 3، ص‌ 134.

11. همان، ص‌ 135.

12. نهايه‌ الدرايه، ج‌ 3، ص‌ 433 تا 436.

13. حقائق‌ الاصول، ج‌ 2، ص‌ 217.

14. مشرعه‌بحارالانوار، ج‌ 2، ص‌ 224.

15. همان، ص‌ 245.

16. نهج‌ البلاغه، خطبه‌ 17.

17. مشرعه‌ بحارالانوار، ج‌ 2، ص‌ 223.